

صفورا

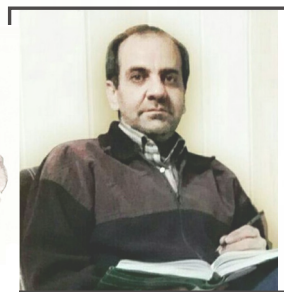
اناری اگر بترکد

دل صد پاره زنی ست
برگشته از میدان آرزوهایش...

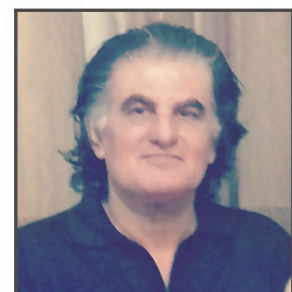
عبدالرضا سلماسی



آرزو نوری



محمدحسین افشار

وقتی ستاره‌ها و ماه
چشم به راهند تا یک جفت گوزن وحشی
از گلوی سحرخیز بردارند به سمت مرغزار غزل،
استخوان می‌ترکانم و
مثل دانه‌های سرخ انار
جانمی شوم در پوست،
و دقیقه‌به‌دقیقه
گوش می‌دهم به تیک‌تاک ساعت دیواری
تا زودتر بیاید سپیده
بایستد تمام‌قد در قاب پنجره،
دست به نشانه‌ام بزند،
به اسم کوچکم محمدحسین! صدا بکند،
و مرا
از زیر پوستم دربیورد...زیر پوستم
پوست می‌اندازم در دل شب
در دل شب
گاه چنگ می‌زنم به «مثنوی»
گاه چنگ می‌زنم به «مثنوی»
گاه
بادبان‌های «سفینه لسان‌الغیب» را
می‌کشم و چنگ می‌زنم به ناخدا
و خاکستر هر چه فلسفه را
تخ به تخ
می‌سپارم به ابعاد زیرسیگاری
و فکر می‌کنم به اینکه
چقدر خوب می‌شود اگر
«هدایت» بشوم و چنگ بیندازم به یقه
خودموقتی در دل شب
خورشید دره‌دژر هیجانش را برده است به
خواب،

کیومرث یزدانی

شهریار ویروس‌ها
در گذرگاه نیلوفر
کسی نمی‌دانست
از کدام قصه آمده است
پیشانی مخملین آفتابگردان
خودکشی مهتاب
عطش/
ضخامت یک بوسه
و غباری سرخ
در ماهور خیال
خودم را تابه‌حال
این قدر از نزدیک ندیده بودم
به سایه‌ام بیا
قرمز را بیاور
ملحفه سفید را پهن کن...

باران حتی به خشکسال

گندم را زنگار می‌زند

باران

ململ نازکی از مه

بالای کرت‌هاست.

پزندگان

از روی سنبله‌ها

با متقار پر

در گروه‌های سیال

پرواز می‌کنند

و همچون مشت بسته

در گوشه‌ای فرود می‌آیند.

تو

در چاله گونه‌ات

باران این فصل را

تل انبار کن

تا نشانه‌هایت

در آفتاب

مسواره را بیاد بیاورند.

زین روست که من

مصقل به شمشیر می‌کشم

گندم گونه‌ام؛

بگذار

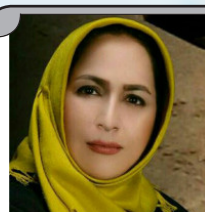
در زیر تیغ آفتاب

زهر عشق را دوباره

در پیاله کنیم...

الو...
صدای مرا
از رادیو دریا می‌شنوید
وقتی دریا آرام است و ...
قلبم ناآرام
ماهی گیران به دریا رفته‌اند
تا در تورهای خود پری دریایی بیاورند
من به بازار می‌روم
تا طناب زردی بخرم
الو...
هوای اینجا شرحی است
من به خانه برگشته‌ام
و مثل آخرین ماهی
در تور ماهی گیران
دست و پا می‌زنم
الو...
صدای مرا...
نمی‌شنوید دیگر
نه از «رادیو دریا»
نه هیچ ساحل دیگری
ماهی گیران دست خالی برگشته‌اند
و آخرین پری دریایی
خودش را دار زده استمسیح اسدی پویا
(مسیحا)خاکستر اجاقم اگر نم‌کشیده است
چایم کنار آتش دل دم‌کشیده است
در انتظار دیدن یاران نشستم
بر سینه ابر تیره‌ای از غم کشیده است
یک‌جای داغ ریختم و این هوای سرد
در پشت استکان گل‌شبنم کشیده است
(باران که در لطافت طبعش خلاف نیست)
بالای شیشه یک‌خط درهم‌کشیده است
خورشید با نگاه خودش از شکاف ابر
چون زخم‌های کهنه مرهم کشیده است!
با نور کم‌فروغ خودش روی فرش‌ها
یک‌سایه را به حالت مانم کشیده است
شاعر کنار پنجره تنها نشسته و
بر برگ دفترش خط می‌کشد
شاید که این نشانه‌ای از آه سرد اوست
از دردهای مملکت جم‌کشیده است
یا رد آهوان فراریست. از شکار
هاشور وار صحنه‌ای از رم کشیده است
یا این خطوط دفتر او رنج‌نامه ایست
که در وداع کودکی از بیم کشیده است
بعدش سکوت می‌کند از حال می‌رود
زیرا که دست از عالم و آدم کشیده است

زهرا ارواحی

ننوشته بودم کاش اصلاً داستانش را
پیچیده بودم در کفن راز نهانش را
من قهر بودم از خودم از اوج احساسم
در خود شکستم بعد از آن روز استخوانش را
من می‌گیرم از خودم از اوج احساسم
روزی که باور داشتیم حرف زبانش را
امروز من خاکستری سردم بدون عشق
دنیا گرفت از قلب من تاب و توانش را
می‌سوزم و از رد آهم شعله‌ای برپاست
شاید بسوزد روزگاری دودمانش را

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر
روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است
و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: صفورا کاظمی